

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
 سال پنجم، تابستان ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۱۶

قاعده لطف در قرآن و روایات (نقد و بررسی ادله موافقان و مخالفان)

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۲/۵/۷

ابراهیم صالحی*

قاعده لطف از قواعد مهم کلامی است که مکاتب مختلف کلامی در اسلام، آن را در اثبات بعضی از اصول اعتقادی اساسی خود، به کار گرفته‌اند. متکلمان امامیه اصل امامت را و متکلمان معتزلی لزوم وعد و وعید را که از اصول اساسی این مکتب است از طریق قاعده لطف اثبات نموده‌اند، اما متکلمان اشعری و بعضی از معتزله بغداد این قاعده را انکار نموده و به ابطال آن پرداخته‌اند. هدف از نگارش این مقاله این است که، با توجه به اهمیت این قاعده در کلام اسلامی، ادله عقلی و نقلی متکلمان اسلامی را در اثبات وجوب لطف بررسی کنیم. افزون بر آن، بررسی دیدگاه متکلمان اهل سنت نسبت به قاعده لطف و نقد ادله عقلی که مخالفان قاعده لطف در ابطال وجوب لطف از آن بهره می‌گیرند نیز از مباحث حایز اهمیت این مقاله است.

واژه‌های کلیدی: قاعده لطف، لطف مقرب، لطف محصل، تکلیف، امام.

* سطح چهار (دکتری) حوزه علمیه قم.

مقدمه

صفت «لطف»ⁱ یکی از صفات فعلی خداوند است که در کلام امامیه اهمیت فراوانی دارد بلکه، به تعبیر برخی، یکی از اصول مذهب امامیه و جوب لطف خداوند است. (شعرانی، ابوالحسن، ۱۳۷۶: ۷/۷۹)

این صفت در اندیشه کلامی شیعی مبنای قاعده‌ای به نام «قاعده لطف» قرار گرفته است؛ دانشوران علم کلام امامیه مسائل بسیاری را بر پایه این قاعده پی‌ریزی کرده و به اثبات رسانیده‌اند.ⁱⁱ (خرازی، سیدمحسن، ۱۴۱۳ ق: ۵۲) افزون بر این، این قاعده مبنای برخی از مسائل اصولی و فقهی نیز قرار گرفته است. از این رو می‌توان آن را یکی از مبانی کلامی فقه امامیه به حساب آورد. ما در این پژوهش معنای لغوی و اصطلاحی، ادله و نتایج آن را در نظام فقهی امامیه بررسی می‌کنیم.

مفهوم‌شناسی واژه «لطف»

در لغت، معانی متعددی برای لطف عنوان کرده‌اند که عبارت‌اند از:

i. برخی از متکلمان شیعه صفت «خیرخواهی» و «هدایت» را نیز مطرح کرده‌اند ولی از آنجا که اولاً این دو صفت با صفت «لطف» قرابت دارد و ثانیاً مباحث مربوط به این دو معنا به صورت گسترده و مستقل مطرح نشده و به نظر می‌رسد نتیجه فقهی یا اصولی جداگانه‌ای نداشته باشد، از بیان آن خودداری می‌کنیم. برای اطلاع بیشتر (ر.ک. حلی، ۳۲۴؛ صدرالدین شیرازی، ۳۶۹/۶؛ عاملی نباطی، ۱۳۸/۱؛ بهائی، ۴۰۶ - ۴۰۷؛ طباطبایی، ۳۴۶/۷).

ii. این قاعده مبنای مسائل کلامی نظیر ضرورت تکلیف، ضرورت بعثت، ضرورت معجزه، ضرورت عصمت پیامبران و ضرورت نصب امام معصوم قرار گرفته است.

۱. نیکی و احسانⁱ
 ۲. کوچکی جرم و غیر محسوس بودنⁱⁱ
 ۳. آگاهی به ریزه کاری‌هاⁱⁱⁱ
 ۴. رفق و نرمی^{iv}
- با وجود معانی مذکور برخی از لغت‌نگاران معتقدند که این معانی به یکدیگر نزدیک هستند. (فیومی، ۱۴۰۵ ق: ۵۵۳) و برخی گفته‌اند رفق و رقت معنای اصلی

-
- i. خلیل بن احمد فراهیدی می‌نویسد: «اللطف البر و التکرمة» ۱۶۳۷/۳؛ ر.ک. اصفهانی، (۳۷۳/۳).
 - ii. قد یغیر بالطائف عمالاً تدرکه الحاسة. اصفهانی، ۴۵۰؛ ر.ک. طریحی، ۱۲۰/۵؛ ابن منظور، ۲۸۳/۱۲؛ فیومی، ۵۵۳.
 - iii. و یعبیر باللطافة و اللطف عن الحركة الخفیفة و عن تعاطی الامور الدقیقة. (اصفهانی، ۴۵۰).
 - iv. اللام و الطاء و القاء اصل یدل علی رفق ... فاللطف الرفق فی العمل. ابن فارس، ۲۵۰/۵؛ ر.ک. فیومی، ۵۵۳) برخی این چهار معنا را درباره خداوند چنین توضیح داده‌اند:
 ا: چیزی که به جهت نهایت کوچکی قابل حس نیست. و چون خداوند جسم نبوده و طبعاً محسوس نیست، به وی لطیف گویند.
 ب: کسی که به ریزه‌کاری‌های امور آگاه است لطیف بودن خداوند به معنای آگاهی وی به ریزه‌کاری‌هاست.
 ج: کسی که نسبت به دیگران بر و احسان داشته و بدون اینکه آنها متوجه بشوند زمینه را فراهم کرده، آنان را به مصالحشان ره‌نمایی می‌کند.
 د: کسی که به حقایق و مصالح واقعی آگاهی داشته، با رفق و نرمی - نه عنف و خشونت - مصالح را به بندگان می‌رساند. ر.ک: فخر رازی، ۲۴۶-۲۴۷؛ فیض کاشانی، (۱۸۰).

لطف است. (ضیایی فر، ۱۳۸۲: ۹۵ به بعد)

قبل از بیان معنای اصطلاحی لطف و تفکیک آن از معنای لغوی، شایسته است نگاهی اجمالی به اقسام لطف و صفات ذاتی و فعلی خداوند در منابع دینی بیفکنیم.

۱. لطف تکوینی و تشریحی

یکی از صفات فعلی خداوند صفت لطف و هدایت اوست و هدایت الهی بر دو گونه است: تکوینی و تشریحی. هدایت تکوینی هدایتی غیراختیاری است و همه موجودات را دربرمی گیرد ولی هدایت تشریحی هدایت اختیاری و انتخابی است و به موجودات دارای اختیار نظیر انسان اختصاص دارد. (ضیایی فر، سعید، ۱۳۸۲: ۹۵ به بعد)

گرچه خداوند به هر دو معنا لطیف و هادی است و در کلام اسلامی از هر دو نوع لطف و هدایت سخن گفته می شود ولی مراد از لطف در قاعده لطف لطف تشریحی است.

برخی در این باره آورده اند:

بدان که یک معنای مسلم لطف در لغت و عرف احسان است. پس، به این معنا، همه ماسوا لطف خداوند است لیکن چون خداوند را دو عالم و دو احسان و تربیت است: یکی عالم تکوین و ایجاد و یکی عالم تشریح و ارشاد. مقصود علما در این مقام قسم دوم است که لطف متعلق به شرع و تکلیف باشد. (طالقانی، ۱۳۷۳: ۹۲/۱)

۲. لطف محصل و مقرب

از تقسیم هایی که متکلمان برای لطف تشریحی ذکر کرده اند تقسیم آن به لطف

محصل و مقرب است. (علامه حلی، ۱۳۹۹ ق: ۳۵۰ به بعد، طوسی، ۱۳۶۰) شیخ طوسی در این باره آورده است:

لطف بر دو قسم است: یکی لطفی است که مقدمه ضروری واجب است، به گونه‌ای که اگر این لطف نباشد واجب انجام نمی‌شود؛ این لطف را توفیق گویند. (محصل) و دیگری لطفی است که در ظرف تحقق لطف، مکلف به انجام واجب و ترک قبیح نزدیک‌تر است. (مقرب). (همان: ۱۳۰)

وی در ادامه می‌گوید که لطف مقرب نیز بر دو نوع است: نوعی که با انجام آن قبیح واقع نمی‌شود و آن را عصمت می‌نامند و نوع دیگر صرفاً مکلف را به ترک قبیح نزدیک‌تر می‌نماید و این را مطلق لطف گویند. (همان) برخی دیگر در این باره آورده‌اند:

- لطف محصل عبارت است از انجام مقدمات و تهیه وسایلی است که هدف آفرینش و مصونیت آن از عبث و بیهودگی بر آن متوقف است، به گونه‌ای که اگر خدای سبحان این وسایل و مقدمات را تهیه و آماده نکند، آفرینش وی با هدف و حکمت وی ناسازگار خواهد بود. کارهایی نظیر بیان وظایف انسان و قدرت دادن به وی برای امتثال و بعثت پیامبران به منظور نشان دادن راه سعادت نیز از این قبیل است. (مکی عاملی، ۱۳۸۱: ۲/۴۷-۴۸)

- و لطف مقرب عبارت است از انجام کارهایی که هدف تکلیف کردن را فراهم می‌آورد، به گونه‌ای که اگر این لطف نباشد هدف تکلیف محقق نمی‌شود، مانند وعده و وعید، و تشویق و تحذیر که سبب می‌شود بنده به انجام تکلیف روی آورده از معصیت دور شود. (سمیع دعیم، ۲۰۳۰م: ۲/۱۱۰۶-۱۱۱۶)

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت مراد از لطف در قاعده لطف لطف تشریحی است و آنچه از لطف محصل و مقرب محل بحث و گفتگو قرار گرفته

لطف مقرب است. به بیان دیگر، طرفداران حُسن و قبح عقلی در لزوم لطف محصل اختلافی ندارند [گرچه در برخی از مصادیق آن اختلافاتی به چشم می‌خورد] ولی لطف مقرب محل بحث است. از این رو، لازم است ویژگی‌های آن را بهتر بشناسیم. برخی در بیان لطف مقرب نوشته‌اند:

معنای ثانی آن است که معروف و مشهور است در نزد اصحابنا المتکلمین
 «من انه ما يقرب العبد الى الطاعة و يبعده عن المعصية بحيث لا يودی الى الجاء
 و لم یکن له مدخلية فی التمکین» لطف به این معنا مأخوذ است در او قیود ثلاثه:
 اول آنکه اصل طاعت و معصیت که مستفاد از تکالیف‌اند محرز و محقق و معلوم
 باشد ... قید ثانی آنکه بالغ نشود به حد اجبار و اضطرار ... و قید سوم آنکه در
 اصل تمکین قدرت مکلف بر آن فعل مدخلیت نداشته باشد. (طبرسی نوری، بی
 تا: ۱/ ۵۰۵-۵۰۶)

این سه قید اجمالاً مورد اتفاق متکلمان شیعه است (برای نمونه، ر.ک. حلی، ۳۵۰؛ مهم بررسی کیفیت دخالت آنهاست. ر.ک. علامه حلی، ۱۳۹۹ ق: ۳۵۰. و
 فاضل مقداد، ۱۳۶۸: ۱۵۲) برخی پس از نقل تعریف لطف مقرب به چیزی که
 مکلف را به اطاعت نزدیک و از معصیت دور کند و در عین حال به حد الجا و
 اضطرار نرسد، یعنی اختیار مکلف باقی بماند، به توضیح نقش هر یک از قیود
 فوق در تعریف لطف مقرب پراخته و نوشته است:

اصل تکلیف داخل در لطف نیست بلکه محقق موضوع اوست، زیرا تا تکلیف
 نباشد، طاعت و معصیت نباشد، نزدیک‌کننده به آن و دورکننده از این نباشد،
 چنان‌که مقام اضطرار و سلب اختیار نیز خارج از لطف است، زیرا [اگر] در آن
 مقام نیز تکلیف نباشد، پس، اطاعت و معصیت هم نباشد. پس، لطف چیزی است
 که محدود به این دو حد است و در میان این دو طرف یک طرف تکلیف و یک

طرف الجاء و اضطرار واقع شده است. (طالقانی، ۱۳۷۳: ۹۴/۱)

برخی در مقام نقد کلام فوق سخنی گفته‌اند که چکیده آن بدین قرار است: بدیهی است که [اولاً] نزدیک ساختن به اطاعت و دور ساختن از معصیت در حقیقت لطف اخذ شده‌اند و [ثانیاً] اطاعت و معصیت دو روی تکلیف هستند. بنابراین، هنگامی که نزدیک ساختن به طاعت و دور ساختن از معصیت در حقیقت لطف دخالت داشت، پس تکلیف نیز در حقیقت لطف دخالت خواهد داشت. پس، شایسته است لطف را به گونه‌ای تعریف کنیم که تکلیف هم در آن باشد نه اینکه خارج آن باشد. (خرازی، ۱۴۱۳ ق: ۵)

قبل از بررسی این سخن، تذکر دو نکته ضروری می‌نماید:

۱. آنچه محل بحث است لطف مقرب است، نه لطف محصل و نه مطلق لطف.

۲. قیودی که در تعریف می‌آید گاهی اشاره به مفهومی دارد و گاهی به مصداق یا مصادیقی.

اینک، این پرسش مطرح می‌شود که مراد از مدخلیت تکلیف در لطف مقرب چیست؟ مراد دخالت در مفهوم آن است یا دخالت در مصداق خارجی (امثال)؟ در پاسخ باید گفت در تعریف لطف مقرب خود تکلیف اخذ نشده بلکه امثال آن اخذ شده است. در واقع، «ما یکون مسهلاً لامثال التکلیف» لطف مقرب است، نه اینکه نفس تکلیف مقوم مفهوم لطف باشد. به تعبیر دیگر، امثال تکلیف اشاره به مصادیق تکلیف دارد که لطف امثال آنها را تسهیل می‌کند، نه اینکه تکلیف در حقیقت آن نهفته باشد. پس، تعبیر به اینکه تکلیف در حقیقت لطف مقرب مدخلیت دارد از قبیل خلط مفهوم به مصداق است و نظر علی طالقانی صحیح

است که گفته است: تکلیف داخل در حقیقت لطف نیست بلکه محقق موضوع آن است، یعنی در مصداق و امتثال تکلیف تأثیر دارد نه در مفهوم آن. اعتبار قید دوم (عدم بلوغ به حد اضطرار و الجا) از این جهت است که در این صورت تکلیفی در میان نخواهد بود، در صورتی که باید لطف به گونه‌ای باشد که منافعی و مناقض غرض مکلف نباشد. (علامه حلی، ۱۳۹۹ ق: ۳۵۱)

اعتبار قید سوم نیز به این جهت است که مکلف باید توان و تمکن انجام تکالیف را داشته باشد.

تذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که مراد از نزدیک کردن به طاعت و دور ساختن از معصیت فعلیت این دو نیست بلکه امکان و قابلیت این دو می‌باشد. به تعبیر دیگر، لطف الهی علت تامه برای وقوع آن نیست بلکه جزء العله است و جزء دیگر آن اراده و اختیار انسان است. پس، لطف مقرب را باید چنین تعریف کنیم: «ما یكون مسهلاً لامتثال التکلیف بحيث لا يبلغ الالغاء و ليس له حظ في التمكين».

معنای وجوب لطف بر خداوند

پس از روشن شدن معنای واژه لطف، اکنون به این پرسش پاسخ داده می‌شود که معنای وجوب لطف بر خداوند چیست؟ آیا وجوب لطف بر خداوند معنای صحیحی دارد؟ متکلمانی که حُسن و قبح عقلی را پذیرفته‌اند (شیعه و معتزله) قایل به وجوب لطف‌اند ولی منکران (اشاعره) اساساً چیزی را بر خدا واجب نمی‌دانند. برای نمونه فخرالدین رازی در این باره می‌نویسد: «لا یجب علی الله تعالی شیء عندنا البتة خلافا للمعتزلة فانهم یوجبون اللطف». (تفتازانی، ۱۴۰۹ ق:

۳۰۳/۴ و مطهری، بی‌تا: ۱۷ و ۱۸۱-۱۸۲)

برخی گفته‌اند: لطف سه معنا دارد: ۱. معنای لغوی: مطلق رأفت و رحمت و شفقت ۲. لطف محصل: ابلاغ و تبیین مصالح و مفاسد زندگی دنیوی و اخروی انسان‌ها ۳. لطف مقرب: تسهیل امثال تکلیف و زمینه‌سازی انجام آنها برای انسان‌ها. آنگاه، گفته‌اند: لطف به معنای اول بر خداوند واجب نیست و احدی ادعای وجوب نکرده است و لطف به معنای دوم بر خداوند واجب بوده و احدی در آن تردید و تشکیک نکرده است و لطف به معنای سوم محل بحث و گفتگوی متکلمان است که گروهی آن را واجب و گروهی غیرواجب دانسته‌اند. (ربک. طبرسی، بی تا: ج ۱، ۵۰۵-۵۰۶. نراقی احمد، ۱۳۶۵: ۲۴۳)

روشن است که مراد از معنای اول مطلق رأفت و احسان نیست تا معنای دوم و سوم را هم دربرگیرد. بلکه غیر از این دو معناست و بدین معنا لطف واجب نیست.

اما این مطلب که لطف محصل بر خدا واجب است و هیچ کس در وجوب آن خدشه نکرده است از دو جهت ناتمام است:

۱. اشاعره هیچ چیز را بر خداوند واجب نمی‌دانند. برای نمونه، غزالی می‌نویسد:
ادعای ما این است که عدم تکلیف بندگان بر خداوند ممکن است (نه واجب) و خداوند می‌تواند آنان را به مالا یطاق تکلیف کند. (غزالی، ۱۳۶۴: ۱۰۴، اشعری، ۱۴۱۴ ق: ۹۷ و جرجانی، ۱۴۱۵ ق: ۲۰۰)

همچنین، اشاعره بر خلاف گروه عدلیه (شیعه و معتزله) که بعثت پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را یکی از مصادیق روشن لطف محصل شمرده و آن را ضروری دانسته‌اند (قاضی عبد الجبار، ۱۳۸۰: ۵۶۳ و علامه حلی، ۱۳۹۹: ۳۷۵) آن را واجب شمرده‌اند. غزالی در این باره می‌نویسد:

ادعای ما این است بعثت پیامبران جایز است، نه اینکه محال یا واجب باشد.

(غزالی، ۱۳۶۴: ۱۲۱)

۲. معنای وجوب لطف محال بودن انفکاک از ذات کامل الهی است. به تعبیر دیگر، مقتضای کمال مطلق جود و افاضه است. بنابراین، اگر نیازی به جود و لطف در جایی باشد، لطف وی قطعی خواهد بود، چراکه هر گونه بخل و امساک از ساحت او به دور است.

برخی در این باره گفته‌اند:

معنای وجوب در جمله وجوب لطف بر خدا، این نیست که کسی به وی دستور می‌دهد پس بر او واجب است که اطاعت کرده و لطف کند، بلکه معنای وجوب همان معنایی است که گفته می‌شود خدا واجب الوجود است. یعنی وجود برای وی لازم و غیرقابل انفکاک است. (ربک. مظفر، ۱۴۱۶ ق: ۷۷، خرازی،

۱۴۱۶ ق: ۲۳۷/۱ به بعد)

به تعبیر دیگر، این وجوب وجوب علی الله نیست تا محدودیت خداوند را به همراه داشته باشد، بلکه وجوب عن الله است. (جوادی آملی، ۱۳۶۷: ۱۶۳ و ۱۳۷۸: ۵۹-۶۰)، یعنی با در نظر گرفتن اوصاف الهی افعالی را از ذات وی استکشاف می‌کنیم. (مکی عاملی، ۱۳۸۱: ج ۲: ۵۴ و لاهیجی، ۱۳۷۲: ۳۴۸) از آنچه گفتیم پاسخ پرسش سوم نیز روشن می‌شود که لزوم لطف درباره خداوند معنای صحیحی داشته، آن عدم انفکاک از ذات و وصف الهی است.

صفات ذاتی و صفات فعلی

«صفات ذات» صفاتی است که از ذات خدا انتزاع می‌شود و پیوسته ذات خداوند با آنها همراه است و سلب آنها از ذات خداوند ممکن نیست. هرگاه از

همه چیز چشم بپوشیم و تنها به ذات او توجه کنیم، باز او را با این صفات همراه خواهیم دید، مانند صفت «حیات».

صفات فعل آن رشته از صفاتی است که فعل و کار خداوند شمرده می‌شوند و ذهن ما با دیدن افعال وی به وجود این اوصاف منتقل می‌گردد تا آنجا که اگر او به چنین کاری دست نمی‌زد، هرگز نمی‌توانستیم او را به این اوصاف توصیف کنیم، مانند خالق و رازق، که با آفریدن خلق که فعل اوست می‌گوییم او خالق است و با فراهم ساختن وسایل زندگی مردم می‌گوییم او رازق است. پس، اگر او مبدأ این دو کار نبود و فعلی را انجام نمی‌داد و ما تنها به ذات او توجه می‌کردیم، هرگز به وجود چنین اوصافی پی نمی‌بردیم. (سبحانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۸۵) به عبارت دیگر، منشأ انتزاع صفات ذاتی نفس ذات خداوند است، اما صفات فعلی از مقام فعل خداوند انتزاع می‌شوند، بدین معنا که ذات با ملاحظه فعل خود به این صفات متصف می‌گردد. برخی از اوصاف مانند علم و اراده را می‌توان از یک جهت صفت ذاتی و از جهت دیگر صفت فعلی دانست. (همان، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۰)

ادله وجوب لطف

اینک، پس از روشن شدن معنای وجوب لطف، نوبت به بررسی ادله وجوب لطف می‌رسد. در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان این ادله را به دو بخش عقلی و نقلی تقسیم کرد و از آنجا که ادله نقلی همان چیزی است که در آیات و روایات آمده، این بحث را تحت دو عنوان «ادله عقلی» و «لطف در قرآن و روایات» پی می‌گیریم.

ادله موافقان

شیعه و معتزله در لزوم لطف هم عقیده بوده و اتفاق نظر دارند ولی در ملاک و

مبنای لطف میان آنان اختلاف نظر وجود دارد. بر این اساس، با وجود اشتراک‌های آنان در برخی ادله، همچنین ادله اختصاصی در منابع کلامی برای شیعه و معتزله عنوان شده است. ما در این مقام صرفاً به نقل و بررسی مهم‌ترین ادله‌ای که متکلمان شیعه ذکر کرده‌اند می‌پردازیم. (برای اطلاع از ادله و دیدگاه معتزله ر.ک عبد الجبار، پیشین، ۵۱۸ به بعد و اشعری، ۱۴۰۰ ق: ۲۴۶ به بعد)

۱. استحاله انفکاک معلول از علت تامه: این دلیل بر پایه اصل فلسفی «استحاله انفکاک معلول از علت تامه‌اش» استوار است، بدین بیان که فاعل مختار اگر به انجام کاری قادر و انگیزه انجام آن را داشته باشد و مانعی در میان نباشد، قطعاً فعل از وی صادر خواهد شد. به تعبیر دیگر، وجود علت تامه کاشف از وجود معلول است.

در محل بحث نیز خداوند متعال فاعل قادر است. انگیزه انجام لطف نیز به مقتضای جود در وی وجود دارد و هر گونه مانعی از قبیل بخل و جهل، عجز و ... هم از ساحت وی به دور است و نیاز بندگان به لطف وجود الهی روشن است. پس، تحقق لطف ضروری است. (طبری، بی تا: ۵۰۷ و مظفر، پیشین ۱۳۸۸: ۷۶)

به نظر می‌رسد این دلیل اصل لزوم لطف را به صورت موجبه جزئیه اثبات می‌کند ولی استفاده از آن برای مصادیق خاص لطف، نظیر ضرورت زمامدار، وابسته به دلیل دیگری است تا به وسیله آن عدم مانع احراز شود. به تعبیر دیگر، این استدلال یک قضیه شرطیه است و قضیه شرطیه متکفل اثبات شرط خویش نیست.

۲. کامل مطلق و لزوم صدور اصلح (تقریر اول): این استدلال بر پایه «کامل

مطلق و لزوم صدور اصلح از وی» استوار است، بدین بیان که:

۱. خداوند کامل مطلق است و فعل او کامل‌ترین و شایسته‌ترین است؛

۲. صدور فعل کامل و اصلح از کامل مطلق ضروری و صدور فعل ناقص از

وی محال است؛

۳. نزدیک ساختن بندگان به طاعت و دور ساختن آنان از معصیت در حق

آنان شایسته‌تر است.

پس، انجام لطف در حق بندگان ضروری و عدم لطف در حق آنان بر

خداوند محال است. (ربک- مفید، پیشین: ۵۱/۴ و لاهیجی، پیشین: ۲۵۰، طبری،

پیشین: ۵۰۷/۱)

این دلیل نیز، همچون دلیل گذشته، اصل لزوم لطف را به صورت موجبه

جزئیة ثابت می‌کند. ولی اثبات هر یک از مصادیق لطف مقرب وابسته به دلیل

دیگر یا اضافه کردن مقدمه‌ای دیگر به این دلیل است، بدین بیان که اکثر مردم جز

در سایه راهنمایی علمی و عملی هادیان و مرشدان صالح و معصوم قابلیت و

توانایی هدایت را ندارند که با این بیان به دلیل دیگری تبدیل می‌شود.

۳. لزوم صدور اصلح از کامل مطلق (تقریر دوم): در واقع، این دلیل همان دلیل

دوم است به اضافه مقدمه‌ای دیگر و ارائه تقریر جدید از آن، بدین بیان:

۱. در انسان دو گونه نیرو، کشش و جاذبه وجود دارد: نیرو و کششی که وی

را به صلاح و خوبی‌ها سوق می‌دهد (عقل) و نیرویی که وی را به شر و بدی‌ها

می‌کشاند. (احساسات و شهوات)

۲. در انسان‌های معمولی این دو نیرو همیشه در حال تضاد و کشمکش‌اند؛

کسانی که از لحاظ علمی و عقلی در ضعف‌اند محکوم و مغلوب کشش و جاذبه

شیطانی و شهوانی می‌شوند و کسانی که از لحاظ علمی و عقلی قوی‌اند بر جاذبه‌های شیطانی و شهوانی غالب می‌آیند.

۳. اکثر مردم در زمره گروه اول بوده، از لحاظ علمی و عملی نیازمند کمک و راهنمایی هادیان و مرشدان هستند.

۴. ذات اقدس الهی مظهر هر گونه کمال و جمالی است و هر گونه نقصی از ساحت وی به دور بوده، بخل و امساک در حق وی متصور نیست. او لطیف، رحیم و جواد مطلق است.

بنابراین، مقتضای جود و کرم الهی، از یک سو، و نیاز انسان به راهنمایی علمی و عملی، از سوی دیگر، این است که خداوند انسان‌هایی را به عنوان معلم و مربی انسان‌ها برانگیزد تا هم راهنمای مردمان در شناخت راه حق و هم مربی آنان در مسیر پیمودن راه سعادت باشند.

این تقریب اولین بار در کلام شیخ مفید مطرح شده است. (ر.ک، مفید پیشین: ۵۹) دیگران نیز آن را مطرح کرده و پرورانده‌اند. (ر.ک. فیض کاشانی، بی‌تا: ۲۲۲/۱؛ مظفر، ۱۴۱۶: ۷۶)

۴. حکمت الهی در حوزه تشریح: این دلیل بر پایه «حکمت الهی در حوزه تشریح» استوار است و آن را می‌توان طی این مقدمات بیان کرد:

۱. خداوند انسان را مکلف ساخته است؛
۲. خداوند امثال این تکلیف را به صورت آزادانه و داوطلبانه خواسته است. (خواست تشریحی)؛
۳. لازمه خواست آزادانه امثال فراهم ساختن زمینه اطاعت و دور ساختن از عصیان است (لطف)؛

۴. خداوند می‌داند که اکثر مردم جز در پرتو لطف به امتثال آزادانه روی نمی‌آورند؛
۵. لازمهٔ حکمت الهی این است که تکلیف خویش را با لطف همراه سازد و گرنه غرض وی از تکلیف حاصل نخواهد شد بلکه نقض خواهد گردید؛
۶. نقض غرض بر حکیم محال است.
- بسیاری از متکلمان شیعه. (برای نمونه رک. مفید، ۱۴۱۳: ۳۲ و علم الهدی، ۱۴۱۱، ۱۹۱، علامه حلی، پیشین: ۳۵۱) و برخی از متکلمان معتزله (برای نمونه رک عبد الجبار، پیشین: ۵۲۱) بر این استدلال تکیه کرده‌اند. البته، در کیفیت و تبیین و تربیت مقدمات اختلافاتی میان آنها به چشم می‌خورد که مهم‌ترین آنها کیفیت اثبات مقدمهٔ اخیر است.^۱
۵. حکمت خداوند در تکوین: این دلیل بر پایهٔ «حکمت خداوند در تکوین» استوار است، بدین بیان:

۱. برخی امتناع نقض غرض را به ملاک استحاله عقلی انفکاک فعل از صفت دانسته‌اند، بدین بیان که محال است حکیم کاری انجام دهد که با غرض وی ناسازگار است یا کاری را که مقتضای حکمت است ترک کند. به تعبیر دیگر، عقل نظری میان صفت حکمت و کار حکیمانه ملازم دیده و انفکاک آن دو را عقلاً محال می‌داند. (ر.ک. خرازی، ۱۴۱۶: ۱۴)

برخی دیگر ملاک امتناع نقض غرض را بر پایه قبح عقلایی دانسته‌اند، بدین بیان که عقلاً کارهای خویش را به منظور تحصیل غرض عقلایی انجام می‌دهند و کار کسی را که بدون غرض عقلایی است سفیهانه می‌دانند. در نتیجه، کار سفیهانه نوعی نقص و از ساخت قدسی الهی به دور است. (برای نمونه، رک: بحرانی، ۱۳۶۰: ۱۱۸).

۱. خداوند انسان را برای تکامل و پیمودن راه سعادت آفریده است؛
 ۲. اکثر مردم برای پیمودن راه سعادت نیازمند لطف و کمک‌اند، همان‌طور که برای شناختن راه سعادت نیازمند راهنمایی هستند. بنابراین، اگر خداوند به مردم لطف نکند و آنان را در پیمودن راه سعادت کمک ننماید، برخلاف حکمت عمل کرده و غرض خویش را در تکوین نقض کرده است. (رک، مکدرموت، پیشین: ۱۰۵، مطهری، پیشین: ۱۸۲)

۶. عدالت خداوند در تشریح: این دلیل - که به شیخ مفید نسبت داده شده است - بر پایه «عدالت خداوند در تشریح» استوار است و آن را می‌توان طی مقدمات زیر بیان کرد:

۱. خداوند انسان را مکلف ساخته است؛
۲. تکلیف امری دشوار و مشقت‌بار است؛
۳. مقتضای عدالت خداوند این است که به‌ازای آن مشقت به یاری مکلف برخاسته، آنچه وی را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌سازد انجام دهد. (رک، مکدرموت، پیشین: ۱۰۵؛ مطهری، پیشین: ۱۸۲)

قاعده لطف در ادله نقلی

۱. آیات قرآنی

بسیاری از مباحث کلامی ریشه قرآنی و روایی دارد؛ در قرآن اشاراتی به قاعده لطف شده است و در روایات امامیه ارشادهایی نسبت به قاعده لطف به چشم می‌خورد بلکه به برخی از مصادیق لطف استدلال شده است. پس، متکلمان و فقهای شیعه این قاعده را به آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام مستند کرده‌اند. در نگاهی گذرا، برخی از مهم‌ترین و گویاترین آیات و روایاتی را که به لزوم

لطف الهی دلالت می‌کنند مطرح می‌کنیم:

۱. وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءِ

لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ. (اعراف: ۹۴)

در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج

دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند.

این آیه نوعی ملازمه را میان دعوت نظری و زمینه سازی عملی برای رسیدن

به رستگاری مطرح می‌کند. علامه طباطبایی در تفسیر آن می‌گوید:

خداوند سبحان بیان می‌کند که سنت الهی بر این قرار گرفته که هرگاه

پیامبری از پیامبران را به سوی گروهی گسیل می‌دارد - و هدف رسالت چیزی

جز هدایت به راه رستگاری نیست - تا اندازه‌ای آنها را به مشکلات جانی و

مالی مبتلا می‌سازد. بدان امید که به سوی خدا تضرع کرده تا بدینگونه دعوت

آنان به ایمان و عمل صالح کامل گردد. (طباطبائی، ۱۳۹۳ق: ج ۸، ۱۹۹، مکی

عاملی، پیشین: ۴۹-۵۰)

برخی پس از ذکر این آیه درباره مفاد آن چنین آورده‌اند:

مفاد آیه این است که خداوند متعال پیامبرانش را برای ابلاغ تکالیف به بندگان

و هدایت آنان به راه کمال مبعوث کرده است (لطف محصل)، جز اینکه رفاه و

برخوداری و غوطه‌ور شدن در نعمت‌های مادی گاهی موجب طغیان و غفلت

انسان از هدف آفرینش و لیبیک گفتن به دعوت انبیا می‌شود. از این‌رو، مقتضای

حکمت الهی مبتلا کردن مردم به سختی‌ها و گرفتاری‌هاست تا شاید مردم به

درگاه الهی تضرع کرده، به سوی وی بازگردند. از این‌رو، مشاهده می‌کنیم که

پیامبران به بیان دلیل و آوردن معجزه اکتفا نکرده‌اند بلکه افزون بر آن مبشر و

منذر بوده‌اند و تشویق و تحذیر از وظایف رسالت آنان بوده است. خداوند متعال

می فرماید: «رسلاً مبشرین و منذرین». انذار و بشارت دادن در رغبت مردم به اطاعت و دوری آنان از معصیت مدخلیت دارد. (مکی عاملی، ۴۹/۲ - ۵۰)

۲. قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ

الرَّحْمَةَ. (انعام: ۱۲)

بگو: آنچه در آسمان و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست که رحمت را به خویشان واجب گردانیده است.

علامه طباطبایی درباره مفاد این آیه می نویسد:

خداوند سبحان خویشان را به رحمت متصف کرده است و معنای رحمت برطرف کردن نیاز هر نیازمند و رساندن خیر به نیازمندان بدان است ... و معنای کتابت رحمت قطعی و حتمی کردن افاضه نعمت‌ها و خیرهاست. (طباطبائی،

پیشین: ۷، ۲۶-۲۷)

برخی این آیه را یکی از مبانی قاعده لطف دانسته و نوشته‌اند: «این آیه، به صراحت، عدم انفکاک رحمت را از ذات خداوند متعال بیان می‌دارد، چراکه واجب بودن رحمت بر ذات الهی از سوی خود ذات جایی برای جدایی و انفکاک باقی نمی‌گذارد و این همان مفاد برهان لطف است که دلالت می‌کند [بر اینکه] مقتضای کمال ذات و اوصاف آن لطف و رحمت تخلف‌ناپذیر است».

(خرازی، پیشین: ۲۵)

با توجه به دلالت آیه بر قاعده لطف برخی آن را دلیل مصادیق قاعده لطف قرار داده‌اند. بدین بیان: نصب امام بر خداوند واجب است. پس، باید تعیین آن از جانب خدا باشد. هم قرآن و هم عقل بر وجوب نصب امام بر خداوند دلالت می‌کند؛ دلیل قرآنی سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «کتب علی نفسه

الرحمة»، و به یقین نصب امام رحمت الهی است. (ربک مظفر، پیشین: ۲/۲۴)

۳. وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ
عَلَيْ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. (انعام: ۵۴)

و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، بگو: درود بر شما،
پروردگارتان رحمت را بر خود مقرر کرده است.

این آیه، همچون آیه گذشته، بر عدم انفکاک رحمت از ذات الهی تصریح
می‌کند. (ربک، طباطبائی، پیشین: ۷/۱۰۵) و با توجه به نیاز اکثر انسان‌ها - چه در
شناخت راه حق و سعادت و چه در پیمودن آن - می‌توان دو آیه فوق را دلیلی بر
لطف محصل و مقرب به حساب آورد.

۴. فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيئَهُ لِيُسْرَى... إِنَّ
عَلَيْنَا لِلْهُدَى. (لیل: ۵-۷ و ۱۲)

اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت و [پاداش] نیکوی تو را تصدیق کرد.
به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت ... همانا هدایت بر ماست.
علامه طباطبائی بعد از تعلیل دانستن آیه اخیر برای آیات قبلی می‌گوید:
چکیده مفاد آیه این است که این تسهیل یا تبیین را صرفاً به دلیل اینکه
نوعی هدایت است انجام می‌دهیم و هدایت بر عهده ماست و هیچ مانع و مزاحمی
در برابر آن نیست. پس، مفاد آیه «ان علينا للهدى» این است که هدایت مردم در
زمره اموری است که خداوند به مقتضای حکمت خویش بر خویشان لازم
گردانیده است. (طباطبائی، پیشین: ج ۲۰، ۳۰۳-۳۰۴)

برخی این آیه را از مبانی قاعده لطف دانسته و گفته‌اند این آیه در زمره آیاتی
است که بر عدم انفکاک هدایت از ذات اقدس الهی دلالت می‌کند، چون تعبیر به
«ان علينا» شده است ... روشن است که هدایت امری نیازمند متعلق است و متعلق

آن کمال دنیوی و اخروی انسان و سایر موجودات است. (خرازی، پیشین: ۲۸)

به نظر می‌رسد اگر هدایت به معنای ارائه طریق باشد بر لطف محصل و اگر به معنای ایصال به مطلوب باشد، بر لطف مقرب دلالت می‌کند و ذکر «فسنیسره لیسری» را می‌توان قرینه‌ای بر معنای دوم به حساب آورد.

۵. اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْعَزِيزُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ. (شوری: ۲۰-۲۱)

خدا نسبت به بندگانش مهربان است: هر که را بخواهد روزی می‌دهد و اوست نیرومند غالب؛ کسی که کشت آخرت بخواهد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم، و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم ولی در آخرت او را نصیبی نیست.

همانطور که بیان شد، لطف معانی متعددی دارد ولی مراد از آن در این آیه، به قرینه «یرزق»، «نزد» و «نؤته»، معنایی است که احسان و نیکی را دربرمی‌گیرد. رزق نیز در فرهنگ قرآنی معنایی عام و گسترده دارد و اختصاص به رزق مادی ندارد. بنابراین، هدایت الهی و دین نیز نوعی رزق است. همان‌طور که برخی از مفسران بر عمومیت رزق تصریح کرده و گفته‌اند رزق دین را هم دربرمی‌گیرد. (طباطبائی، پیشین: ۱۸/۴۰)

علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد:

چکیده مفاد دو آیه این است که خداوند نسبت به تمام بندگان لطیف بوده و دارای

قوت و عزت نامحدود است و آنان را طبق مشیت خویش روزی می‌دهد. (همان)

برخی این آیه را یکی از ادله لزوم لطف ذکر کرده و افزوده‌اند تمام آیاتی را

که بر صفاتی نظیر لطف، رحمت و رأفت نسبت به بندگان دلالت دارد می‌توان
دلیل قاعده لطف قرار داد. (خرازی، پیشین: ۲۷-۲۸)

ع. وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ.

(نحل: ۹)

و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن [راه‌ها] کثرت است و اگر

[خدا] می‌خواست مسلماً همه شما را هدایت می‌کرد.

این آیه نیز یکی از آیاتی است که بر لزوم لطف دلالت می‌کند. کیفیت بیان آن
را از زبان علامه طباطبایی بازگو می‌کنیم:

قصد - آن‌گونه که راغب و سایر لغت‌نگاران گفته‌اند - به معنای مستقیم بودن
راه است، یعنی راهی صحیح که روندگان را به مقصد برساند و ظاهر این است
که قصد (مصدر) به معنای فاعل بوده و از قبیل اضافه صفت به موصوف است و
به معنای «السبیل القاصد» است. به قرینه مقابله آن با کلام خداوند «و منها
جائر»... و مفاد جمله «و علی الله قصد السبیل» و جوب قرار دادن راه مستقیم بر
خداوند است تا مردم را به مقصد سعادت و رستگاری برساند و از آنجا که حاکم
و مسلطی بر خداوند نیست اوست که قرار دادن چنین راهی را بر خود لازم
گردانیده است. (طباطبائی، پیشین: ۱۲/۲۱۸)

برخی نشان دادن راه مستقیم را لازمه جدانشدنی ذات الهی دانسته و آن را

دلیلی بر قاعده لطف ذکر کرده‌اند. (خرازی، پیشین: ۳۲)

ولی به نظر می‌رسد که نهایت دلالت این آیات - به جز آیه چهارم - چیزی
جز لطف محصل، یعنی بیان تکالیف، نیست و نمی‌توان آن را دلیل لطف مقرب
قرار داد.

۲. روایات

در روایات اشاره‌های فراوانی نسبت به قاعده لطف به چشم می‌خورد که ما در این جا برخی از آنها را مطرح می‌کنیم.

۱. امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ خَلَقَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونُوا عَلَى آدَابٍ رَفِيعَةٍ وَ اخْلَاقٍ شَرِيفَةٍ فَعَلِمَ أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا كَذَلِكَ بَلْ يَعْرِفُهُمْ مَا لَهُمْ وَمَا عَلَيْهِمْ وَ التَّعْرِيفُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالترغيبِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ لَا يَجْتَمِعَانِ إِلَّا بِالْوَعْدِ وَ الْوَعْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالترغيبِ وَ الْوَعْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالترهيبِ وَ التَّعْرِيفُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا تَشْتَهِيهِ أَنْفُسُهُمْ وَ تَلْذَهُ أَعْيُنُهُمْ وَ التَّهْيِيبُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِضَدِّ ذَلِكَ. (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۵، ۳۱۶)

ای مردم! همانا خداوند تبارک و تعالی هنگامیکه انسان‌ها را آفرید، خواست که آنان بر آدابی بلندمرتبه و خوی‌های شریف باشند. پس، دانست که آنان اینگونه نخواهند بود مگر آنچه به نفع و ضرر آنان است به آنان بشناساند، و شناساندن محقق نمی‌شود مگر با امر و نهی، و امر و نهی امتثال نمی‌شوند مگر با وعد و وعید، و وعد محقق نمی‌شود مگر با ترغیب و تشویق و وعید محقق نمی‌شود مگر با ترهیب و ترساندن، و ترغیب و تشویق کردن محقق نمی‌شود مگر با آنچه انسان به آن میل دارد و دیده‌ها از آن لذت می‌برد و ترهیب و ترساندن نمی‌باشد مگر به ضد آن.

برخی در توضیح دلالت این حدیث بر لطف مقرب آورده‌اند: جمله «الامر و النهی لا یجتمعان إلا بالوعد و الوعد» اشاره به این نکته دارد که امتثال امر و نهی و تأثیر آنها در دل مردم وابسته به ثواب و عقاب است و اگر این دو نباشد حرکتی به سوی انجام تکالیف نیست مگر از جانب عارفان بالله که خداوند را نه به جهت شوق به بهشت و نه از روی ترس جهنم عبادت می‌کنند. (مکی عاملی،

پیشین: ۵۰/۲) انصاف این است که این حدیث به روشنی بر لطف محصل و مقرب دلالت می‌کند.

۲. امام رضا در پاسخ پرسش از فلسفه نصب اولی الامر می‌فرماید:

مِنْهَا أَنَّ الْخَلْقَ لَمَا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ وَأَمْرُوا أَنْ لَا يَعْتَدُوا ذَلِكَ الْحَدَّ لِمَا فِيهِ مِنْ فِسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَلَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْفِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَيَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّصَدَى وَالذُّخُولِ فِيهَا حَظْرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لَذْتَهُ وَمَنْفَعَتَهُ لِفْسَادٍ غَيْرِهِ فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفِسَادِ وَيَقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ. (مجلسی، پیشین: ج ۲۳، ۳۲، ح ۵۰)

یکی از علت‌های نصب اولی الامر و امر به اطاعت از ایشان این است که چون مردم به یک حد و اندازه معینی مکلف شده‌اند و دستور یافته‌اند که از آن حد و اندازه تجاوز نکنند، زیرا در تجاوز از آن حد فساد وجود دارد. این هدف تأمین نمی‌شود مگر شخص امینی بر آنان گمارده شود تا آنان را از آنچه ممنوع است بازدارد، زیرا اگر شخص امینی نباشد تا آنان را از چیزهای ممنوع بازدارد، هیچ کس لذت و منفعت خود را به خاطر ضرر دیگری ترک نخواهد کرد. پس، بر مردم قیمی گماشته شد، تا آنان را از فساد بازدارد و حدود و احکام را در میان آنان برپا دارد.

در واقع، این روایت یک نوع استدلال منطقی مبتنی بر کبرا و صغرا ارائه داده است، بدین بیان:

۱. نیاز به ولی امر و زمامدار یکی از نیازهای مهم مردم است (صغرا)؛
۲. مقتضای حکمت و لطف الهی این است که نیازهای گوناگون مردم را پاسخ دهد (کبرا)؛

[کبرای این استدلال به قاعده لطف (محصل و مقرب) اشاره دارد]

نتیجه: خداوند این نیاز را با تعیین امامان بر طرف فرموده است.

۳. هشام بن حکم در مناظره‌ای با عمرو بن عبید لطف خداوند نسبت به بندگان را در تکوین، اعطای عقل به آنان و در تشریح نصب امام معصوم می‌داند. وی خطاب به عمرو بن عبید می‌گوید:

يَا ابا مروان فالله تبارك و تعالی لم يترك جوارحك حتى جعل لها اماماً
يصحح لها الصحيح و يتيقن به ما شك فيه و يترك هذا الخلق كلهم في حيرتهم و
شكهم و اختلافهم لا يقيم لهم اماماً يردون اليه شكهم و حيرتهم و يقيم لك اماماً
لجوارحك ترد اليه حيرتك و شكك؟ (كليني، ۱۳۶۲: ج ۲، ۱۷۹، ح ۳)

ای ابامروان! آیا خدایی که اعضا و جوارح تو را رها نکرد مگر این که برای
آنها امامی قرار داد تا در شک و تردید به آن رجوع کنی، انسان‌ها را در شک و
تردید و اختلافشان رها می‌کند و امامی برای آنان نمی‌گمارد تا در شک و تحیر
به او رجوع نمایند؟

در این استدلال، لازمه لطف الهی در قلمرو تشریح نصب امام دانسته شده
است. از این رو، برخی از دانشوران شیعه این استدلال را پایه قاعده لطف
دانسته‌اند. (ربک شعرائی، ۱۳۷۶: ۵/ ۱۱۰) ولی دلالت آن بر لطف مقرب مبتنی بر
آن است که برطرف کردن هر گونه شکی را مصداق لطف مقرب و وظیفه
خداوند لطیف بدانیم.ⁱ

i. برای اطلاع بیشتر از آیات و روایات دیگری که به قاعده لطف اشاره دارند و مورد استناد
متکلمان شیعه واقع شده‌اند. ر.ک: شیخ صدوق، «توحید»، (باب التوحید و نفی التشبیه)، ص ۳۱ به
بعد؛ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۱۱، ص ۱ به بعد، (باب معنی النبوة و علة بعثة الانبياء) و ج ۲۳،

ادله عدم ضرورت لطف

برخی از منکران قاعده لطف نظیر اشاعره، براساس انکار حُسن و قبح عقلی و عدم لزوم فعلی نسبت به خداوند، اساساً منکر لطف شده‌اند و گروهی دیگر با وجود پذیرش دو امر فوق باز هم وجوب لطف را نپذیرفته‌اند. این گروه تصور کرده‌اند که اعتقاد به وجوب لطف پیامدهایی دارد که قابل التزام نیست. برخی از ادله‌ای که این گروه آورده‌اند در اینجا ذکر می‌شود.

۱. عدم وجوب لطف بر خداوند

اگر لطف نسبت به خداوند واجب بود، این لطف را نسبت به کافران و فاسقان هم انجام می‌داد و نتیجه این می‌شد که کافر و فاسقی وجود نداشته باشد. پس، وجود کافر و فاسق دلیل بر این است که لطف وجود ندارد و، در نتیجه، لطف ضروری نیست. (الشعری، ۱۴۰۰: ۲۴۶، و حمصی رازی، ۱۴۱۲ ق/۱/۳۰۳، و علامه حلی، پیشین: ۳۵۲)

روشن است کسانی که این سخن را گفته‌اند تصویر صحیحی از معنای لطف نداشته‌اند. قبلاً گفتیم که معنای لطف فعلیت و ضرورت تحقق «قرب الی الطاعة و بعد عن المعصية» نیست بلکه قابلیت و امکان آن دو است. به تعبیر دیگر، لطف

ص ۱ به بعد. (باب الاضطرار الی الحجة)؛ همو، «مرآة العقول»، ج ۵، ص ۵۹ به بعد؛ مصطفی بلاغی، «انوار الهدی»، ص ۱۲۴؛ سید احمد خوانساری، «عقائد الحقّة»، ص ۱۱ به بعد؛ سید محسن خرازی، پیشین، ص ۲۵ به بعد؛ محمود شهابی، «ادوار فقه»، ج ۳، ص ۷۳؛ سید محمدعلی قاضی طباطبایی، پاورقی «انیس الموحّدين»، ص ۹۸؛ ناصر مکارم شیرازی و دیگران، «تفسیر نمونه»، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

الهی علت تامه برای وقوع فعل - و اطاعت - نیست بلکه جزء العله است و جزء دیگر آن اراده و اختیار انسان است.

۲. صرف وجود مصلحت

لطف به شرطی واجب است که بدانیم هیچ مقدمه‌ای به همراه ندارد و صرف وجود مصلحت برای حکم به لزوم لطف کافی نیست. بنابراین، با احتمال مفسده نمی‌توانیم به لزوم لطف حکم کنیم.

با توجه به تعریفی که از لطف ارائه شد لطف در آن چارچوب واجب است و ما علم داریم که لطف در آن چارچوب و شرایط، قبحی ندارد، چراکه عناوین قبیح مشخص است و لطف با آن شرایط قبحی ندارد. (رک. همان: ۳۲۵)

بنابراین، قاعده لطف مقتضای نیاز بشر و جامعه بشری به شناخت راه سعادت و هدایت است. قاعده لطف اثبات می‌کند که ضروری است خداوند با فرستادن رسولان و تعیین امامان، در زندگی دنیوی انسان‌ها دخالت کند. انسان‌ها در معاد و معاش به لطف و عنایت الهی محتاج هستند. بنابراین، قاعده‌ی لطف معبری برای ضرورت دخالت خداوند در زندگی این جهانی انسان‌ها است.

نتیجه‌گیری

قاعده لطف از قواعد مهم کلامی است که مکاتب مختلف کلامی در اسلام، آن را در اثبات بعضی از اصول اعتقادی اساسی خود، به کار گرفته‌اند. در این راستا، شیعه و معتزله، قایل به وجوب لطف‌اند و آن را بر خدا واجب می‌دانند؛ اما اشاعره منکر این قاعده اساساً چیزی را بر خدا واجب نمی‌دانند.

قائلین به لطف با استناد به آیات و روایات ادله عقلی‌ای از جمله: استحاله

انفکاک معلول از علت تامه، کامل مطلق و لزوم صدور اصلح و حکمت الهی را مطرح کرده‌اند و معتقدند مقتضای عدالت خداوند این است که به یاری مکلف برخاسته، آنچه وی را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌سازد انجام دهد. در مقابل مخالفان قاعده لطف معتقدند که هیچ‌گونه لطفی بر خداوند واجب نیست، چرا که، اگر این لطف بر خداوند واجب بود لازمه‌اش این بود که کافران و فاسقان هم هدایت پیدا کنند و اینکه هدایت نیافتند دلیل بر این است که چنین لطفی واجب نیست. روشن است کسانی که این سخن را گفته‌اند تصویر صحیحی از معنای لطف ندارند، چرا که، معنای لطف فعلیت و ضرورت تحقق «قرب الی الطاعة و بعد عن المعصية» نیست بلکه قابلیت و امکان آن دو است. به تعبیر دیگر، لطف الهی علت تامه برای وقوع فعل و اطاعت نیست بلکه جزء العلة است و جزء دیگر آن اراده و اختیار انسان است.

بنابراین براساس قاعده لطف، حکمت و عدالت خداوند اقتضا می‌کند او انسان را در مسیر تحقق و شکوفا شدن استعدادهایش قرار دهد و هر قوه‌ای را به فعلیت مطلوب آن برساند. و در نهایت انسان‌ها را به سعادت غایی آنها نزدیک‌تر گرداند. ارسال رسل و تعیین امام یکی از اموری است که موجب نزدیک‌تر شدن انسان‌ها به سعادت نهایی است، از این‌رو لازم است خداوند پیامبران را به سوی انسان‌ها بفرستد و جانشینان آنها را معرفی کند.

منابع

- آشتیانی، احمد (۱۴۰۶ ق) *صد و بیست حدیث و چهار رساله عرفانی و فلسفی*، به کوشش رضا استادی، تهران: کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران.
- اشعری، علی (۱۴۱۴ ق) *الایاتة عن اصول الدیانة*، تحقیق عباس صباغ، بیروت: دار النفاث.
- _____ (۱۴۰۰ ق) *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، تصحیح هلموت ریتز، چاپ سوم، [بی جا]: دارالنشر فراتر شتابز.
- تفتازانی، مسعود (۱۴۰۹ ق) *شرح المقاصد*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، قم: منشورات الشریف الرضی.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۴۱۵ ق) *شرح المواقف*، چاپ دوم، قم: الشریف الرضی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۷-۱۳۶۰) *پیرامون وحی*، الزهرا- قم، ۱۳۶۷-۱۳۶۰.
- _____ (۱۳۶۷) *ولایت فقیه و رهبری در اسلام*، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- _____ (۱۳۷۸) *ولایت فقیه*، ولایت فقاها و عدالت، تنظیم محمد محرابی، قم: مرکز نشر اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶) *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، چاپ سوم، قم: مؤسسه آل البیت: لایحیاء التراث.
- حمصی رازی، محمود (۱۴۱۲ ق) *المنتقد من التقليد*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- خرازی، سیدمحسن (۱۴۱۳ ق) *قاعده لطف (المقالات و الرسالات)*، قم: کنگره هزار شیخ مفید.
- دغیم، سمیح (۱۹۹۸) *موسوعة مصطلحات علم الکلام الاسلامی*، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا) *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق محمد سید گیلانی، تهران: المکتبه المرتضویة.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۰) *رسالة فی التحسین و التقیح العقلیین*، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۷.

۱۴۲۰ق.

_____ (۱۴۱۳) مع الشيعة الامامية في عقائدهم، چاپ اول، معاونية شئون التعليم و البحوث الاسلامية.

- شعراني، ابوالحسن (۱۳۷۶) ترجمه كشف المراد، چاپ هشتم، تهران: كتابفروشى اسلامى.
- شمس الدين، محمد مهدى (۱۴۰۵ ق) نظام الحكم و الادارة فى الاسلام، چاپ چهارم، بيروت: المؤسسة الدولية للدراسات و النشر.

- شهابى، محمود (۱۳۶۶) ادوار فقه، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- ضيائى فر، سعيد (۱۳۸۲) جاىگاه مباني كلامى در اجتهاد، قم: بوستان كتاب.
- طباطبايى، سيد محمد حسين (۱۳۴۹ ق) الميزان فى تفسير القرآن، چاپ دوم، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.

- طبرسى نورى، سيد اسماعيل (بى تا) كفاية الموحدين، تهران: انتشارات علميه اسلاميه.
- طريحي، فخر الدين (۱۳۹۴ ق) تلخيص الشافى، تحقيق سيد حسين بحر العلوم، چاپ سوم، قم: دارالكتب الاسلامية.

- طوسى، محمد بن حسن (۱۳۶۰) اقتصاد، بنياد فرهنگى امام رضا عليه السلام.
- علامه حلى، حسن بن يوسف (۱۳۹۹ ق) كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.

- علم الهدى، على بن حسين (۱۴۱۱ ق) الدخيرة، تحقيق سيد احمد حسيني، قم: مؤسسة النشر الاسلامى.

_____ (۱۴۰۵ ق) رسائل الشريف المرتضى، تحقيق سيد مهدى رجائى، قم: دارالقرآن الكريم.
- علم الهدى، شريف مرتضى (بى تا) شرح تلخيص الشافى.
- عميد، حسن (۱۳۸۰) فرهنگ فارسى عميد، تهران: اميركبير.
- غزالى، محمد بن محمد (۱۳۶۴) اقتصاد، جمهورى.
- غزالى، احمد (۱۹۲۱) محصل، دار الافاق العربيه، قاهره.

- فاضل مقداد، جمال‌الدین بن عبدالله (۱۳۶۸) شرح باب حادى عشر، ترجمه عبدالرحیم عقیقی، قم: دفتر نشر نوید اسلام.
- فخررازی، محمد بن حسین (بی تا) محصل، بی جا، بی نا.
- فیض کاشانی، محسن (بی تا) المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۰۵ ق) المصباح المنیر، قم: دار الهجرة.
- قاضی عبدالجبار (۱۳۸۰/۱۴۲۲ ق) الاصول الخمسه، شارح عبد الجبار بن احمد الهمدانی الاسد آبادی، دار احیاء التراث.
- قفاری، ناصر بن عبدالله (۱۴۲۵ ق) اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة، چاپ دوم، [بی جا: بی نا].
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸) کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- _____ (۱۳۶۲) الأصول من الکافی، ج ۲، چاپ دوم، تهران: اسلامیة.
- لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۷۲) سرمایه ایمان، تصحیح صادق لاریجانی آملی، چاپ سوم، تهران: الزهراء.
- _____، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، [بی جا: بی نا، بی تا].
- _____ (۱۳۷۲) گوهر مراد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۲) بحار الانوار، چاپ دوم، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- مطهری، مرتضی (بی تا) آشنایی با علوم اسلامی، (کلام و عرفان)، تهران: انتشارات صدرا.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸ ق) المنطق، چاپ سوم، نجف: مطبعة النعمانی.
- _____ (۱۴۱۶ ق) عقائد الامامیة، بدایه المعارف فی شرح عقائد الامامیة محسن خرازی، موسسه نشر اسلامی قم.
- معین، محمد (۱۳۴۸) فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق) المسائل العشرة، چاپ شده در: مؤلفات شیخ مفید، ج ۳،

قم: کنگره هزاره شیخ مفید.

- _____ (۱۴۱۳) *النکت الاعتمادیه التقهیه*، ج ۱، تحقیق رضا مختاری، چاپ شده در:

مؤلفات شیخ مفید.

- مکدرموت، مارتین (۱۳۷۲) *اندیشه‌های کلامی شیخ مفید*، ترجمه احمد آرام، تهران:

انتشارات دانشگاه تهران.

- نراقی، احمد (۱۴۰۸/۱۳۶۶ ق) *عوائد الایام*، مکتبه بصیرتی.